



الگوی شکیبایی/ با جداه من خبر ماتم حسین(ع) را برایت آورده‌ام

شهادت دو فرزند برومند حضرت زینب(س) او را اندوهناک و متأثر نمود اما هرگز داغ دل و عواطف مادریش را بروز نداد و با صبر و استقامت در جهت حمایت از امام ایستاد تا برای لحظه ای خاطر امام را مکدر و خجل نبیند.

شهادت دو فرزند برومند حضرت زینب(س) او را اندوهناک و متأثر نمود اما هرگز داغ دل و عواطف مادریش را بروز نداد و با صبر و استقامت در جهت حمایت از امام ایستاد تا برای لحظه ای خاطر امام را مکدر و خجل نبیند.

به گزارش خبرگزاری مهر، حضرت زینب(س) در سال ششم هجری در خانه بزرگ مرد تاریخ، حضرت علی(ع) و برترین و شریف ترین زنان جهان فاطمه زهرا(س) دیده به جهان گشود. وی شخصیتی است ویژه که در خاندان شریف نبوی رشد یافت و جامع صفات نیک و پسندیده و افتخار تاریخ گردید. بعد از ولادتش رسول خدا(ص) از فاطمه(س) درخواست نمود فرزندش را نزد وی بیاورد. پیامبر(ص) نوزاد را به سینه چسبانید و با صدای بلند گریست، طوری که اشک از گونه های مبارکش سرازیر گشت. حضرت فاطمه(س) فرمود: «پدرجان، خدا هیچ گاه چشمان تان را گریان نکند این گریه برای چیست؟» پیامبر(ص) فرمود: «دخترم، او به بلاهایی گرفتار آید و با مصیبت ها و دشواری های جان کاهی مواجه می شود. ای پاره ی تنم هر کس بر او و مصیبتش بگردد، پاداشش همانند کسی خواهد بود که بر دو برادر او گریه کند.» (۱)

در بعضی منابع تاریخی آمده: تا چند روز پس از تولد، حضرت زینب(س) نامی نداشت و وقتی حضرت فاطمه(س) از امیرالمؤمنین(ع) علت تأخیر آن را خواست، امام فرمود: «منتظر هستم تا رسول خدا(ص) نامش را برگزیند.» و پس از این جریان پیامبر(ص) به فرمان خدا نام زینب را برای فرزند فاطمه(س) برگزید. (۲)

کنیه حضرت زینب(س) را ام کلثوم و ام الحسن گفته اند که بعضاً با نام خواهرش حضرت ام کلثوم (س) نوعی تشابه به وجود آورده است. دختر امیرالمؤمنین(ع) چون به سن رشد رسید، عبدالله بن جعفر بن ابی طالب وی را به همسری برگزید. وی از تولد یافتگان حبشه و کسی است که پیامبر درباره اش دعای خیر فرمود. همه ی نویسندگان سیره، او را به بزرگ واری، عزت نفس و بخشش فراوان ستوده اند. (۳) حضرت زینب(س) از عبدالله صاحب فرزندان شد از جمله سه پسر و یک دختر معروف است پسران او عون و محمد در کربلا در رکاب امام حسین(ع) جهاد کردند و به شهادت رسیدند.

در محضر رسول اکرم (ص)

حضرت زینب(س) عالی ترین درس های زندگی را در دامن پدر و مادر آموخت و دانش، بزرگ منشی، عقلانیت و تکریم شخصیت را از محضر جد گرامیش کسب نمود. نوازش های پدرانه و عاطفی پیامبر(ص) نه تنها متوجه حسنین(ع) می گردید بلکه دختران فاطمه(س) نیز از آن بهره مند می شدند. خصوصاً حضرت زینب(س) که از قدرت تفکر و اندیشه ی بالایی برخوردار بود و در عین کودکی خصلت های والایی داشت.

همگام با ولایت

مردم کوفه پس از شهادت امام علی(ع)، با امام حسن(ع) بیعت نمودند اما دیری نپایید که عهد خود را شکستند و از فرمان آن حضرت سرپیچی نمودند. فرماندهان لشکرش با وعده های معاویه به وی خیانت نموده، تنهایش گذاشتند و سرانجام آن حضرت ناچار شد با معاویه پیمان صلح ببندد و در این میان از زخم زبان و شماتت دشمنان دوست نما بسیار رنجیده خاطر گردد. در این شرایط، حضرت زینب(س) به هم راه برادرش امام حسن(ع) و دیگر علویان، از کوفه به سوی مدینه بازگشتند و در رکاب آن حضرت با صبر و مقاومت، مدافع ارزش های دینی و دست آوردهای رسالت رسول خدا(ص) بودند. احترام و محبت خاص حضرت زینب(س) به امام مجتبی(ع) از دو جهت قابل تأمل است. ابتدا این که آن حضرت برادر بزرگ تر و محل اتکاء زینب(س) پس از امیرالمؤمنین(ع) و به منزله ی پدرش بود و دیگر آن که وی امام زمانش به حساب می آمد و تبعیت از آن حضرت را بر خویش واجب می دانست.

همراز حماسه حسینی

عشق و محبت حضرت زینب(س) به ذات احدیت، اوج ایثار و فداکاری وی را به نمایش گذارد و در همین راستا، ولایت امام حسین(ع) قلب خواهر را از مهر و عاطفه لبریز کرد و او را مطیع محض حق و حقیقت نمود.

تعلق خاطر این خواهر و برادر در خلال شواهد تاریخی و حتی دورانی که حضرت زینب(س) هم سر عبدالله بن جعفر شده و زندگی مشترک تشکیل داده بود به خوبی نمایان است. در تاریخ چنین درجه ای از محبت بین یک خواهر و برادر کم تر دیده شده که البته دلیل آن واضح است؛ آن دو بزرگ وار، عارف به کمال، عظمت و جلالت قدر و شأن یک دیگر بودند. به گونه ای که زینب(س) برادرش را سرور جوانان اهل بهشت و ریحانه ی رسول خدا(ص) می دانست امام حسین(ع) برایش یکی از شخصیت های مطرح در «آیه ی تطهیر»، «آیه ی مباحله» و «سوره هل اتی» و مهم تر از همه امام منصوب از جانب خدا و پیامبر(ص) و به نص صریح قرآن بود. حضرت امام حسین(ع) نیز خواهرش را به حقیقت شناخته و به کمالات و فضائل و ویژگی های آشنایی کامل داشت و روح بلندش را مخزن اسرار الهی و حافظ اصل نبوت و ولایت می دانست. در تاریخ آمده است، روزی حضرت امام حسین(ع) مشغول تلاوت قرآن بود که خواهرش بر وی وارد شد. امام در حالی که قرآن را به دست

گرفته بود به احترام وی از جا برخاست.(۴)

زمان جدایی

پس از آن که اصحاب و یاران امام، یکی پس از دیگری شهید شدند، نوبت به مردان علوی و وابستگان امام(ع) رسید. علی اکبر فرزند شجاع امام که شبیه ترین افراد از حیث اخلاق و رفتار به پیامبر(ص) بود در کارزاری سنگین دعوت حق را لبیک گفت. شهادت وی برای عمه اش بسیار سخت و طاقت فرسا بود، طوری که خود را بر جسم مطهر او انداخت و بر سوگش گریست. امام حسین(ع) آن حضرت را از علی اکبر(ع) جدا ساخت و به خیمه بازگرداند. عون و جعفر، پسران حضرت زینب در حالی که رجز حماسی می خواندند قدم به صحنه ی جنگ گذاشتند. عون در معرفی خود چنین گفت: اگر مرا نمی شناسید، بدانید من از نسل جعفرم، شهید راستینی که در بهشت می درخشد همو که با بال های سبز پرواز می کند و همین افتخار ما را کفایت خواهد کرد.(۵)

شهادت دو فرزند برومند حضرت زینب او را اندوه ناک و متأثر نمود اما هرگز داغ دل و عواطف مادریش را بروز نداد و با صبر و استقامت در جهت حمایت از امام ایستاد تا برای لحظه ای نیز خاطر امام را مکدر و خجل نبیند. او نه تنها در این برهه بلکه در شهادت برادرش عباس و برادرزادگانش- که کافی بود هر کدام یک انسان عادی را دچار تزلزل و جزع و فرع نماید- زبان به شکوه نگشود. چنان تحمل پیشه کرد و شکسته دلی و حزن خویش را مدبرانه مدیریت نمود که خللی در تصمیم، برنامه و هدف امام پیش نیاید. او تابع امامش بود که می فرمود: «اصبري و احتسبي فیما اصابک؛ ای نفس صبر کن و هر مصیبتی بر سرت آید در نزد خدا محاسبه کن.»

در شهر بی وفایان

کوفه مرکز حکومت امام علی(ع) و جای گاه رهبری ایشان بود و در همان دوران، حضرت زینب کبرا(س) در این شهر در اوج عزت و شکوه زندگی می کرد و خانه اش محل مراجعه ی زنان بسیاری بود که با مشاوره و ارشادش درس ایمان و زندگی می گرفتند و به این مصاحبت و مباحثه افتخار می کردند. اهالی این سرزمین، پیرو ولایت امیرالمؤمنین(ع) و محب اهل بیت(ع) بودند و بیش ترین تأثیر را از رفتار و کردار و شیوه ی حکومتی آن حضرت(ع) فرا گرفتند. اما چه اتفاقی افتاد که بعد از بیست سال وضعیت آن شهر چنان دچار گسیختگی، رخوت، تناقض و بی وفایی گشت که ناگوارترین حادثه ی تاریخ به واسطه ی سستی آنان رقم خورد؟! البته نباید از نظر دور داشت که کوفه با به قدرت رسیدن «ابن زیاد» با اختناق، خوف و ترور قرین شد و هزاران مأمور و جاسوس هر نوع حرکتی در سطح شهر و خانه ها را گزارش می دادند و در این میان بسیاری از دوست داران و پیروان امیرالمؤمنین(ع) دست گیر و زندانی شدند و مجالی برای شان حاصل نشد تا به کاروان امام حسین(ع) ملحق شوند. علاوه بر این، کسانی بودند که از ترس حکومت و حفظ جان شان در خانه ها پنهان و یا به سهل انگاری و بی وفایی نسبت به نماینده ی امام حسین(ع)- مسلم بن عقیل- دچار شدند و فقط معدود افرادی به طور مخفیانه توانستند خود را به قافله ی امام رسانده و او را یاری کنند و به فیض شهادت نائل شوند.

نکته ی مهم و تأسف بار این که در پی شهادت فرزند پیامبر(ص) دنیاپرستان طماع و بردگان دین فروش، اهل بیت(ص) او را اسیر کرده به کوفه آوردند. شهری که یادگارهای زیادی از دوران ولایت امیرالمؤمنین(ع) با خود داشت، اکنون پذیرای دختر والاتبارش گردیده بود. کوفه زینب را خوب می شناخت. زنایی که در آن روز سی سال بیش تر نداشتند و حشمت او را در دیده ی مسلمانان و عزتش را در چشم پدر دیده بودند، حال شاهد بودند که او بدون یار و یاور، سوار بر مرکبی بی جهاز و بدون هیچ احترامی هم راه با سرهای بریده و بر سر نیزه شده ی عزیزانش، با نان و خرما مورد ترحم واقع می شود. این جا بود که دختر امیرالمؤمنین(ع) فرمود: ای مردم صدقه بر ما حرام است و مردم کم کم فهمیدند چه جنایتی رخ داده و چه عزیزی در خون تپیده و به چه خسارتی مبتلا شده اند. به دنبال این شرم ساری حضرت زینب(س) با کمال وقار و در حالی که بر احساسات خود مسلط بود، شجاعانه لب به سخن گشود و خطبه ای فصیح ایراد نمود. شاید تا آن زمان به دلیل نجابت و صیانت از دید نامحرمان چنین سخن نگفته بود. بشیر بن خزیم اسدی گوید(۶): «زینب (س) دختر علی(ع) را در آن روز دیدم، به خدا سوگند زن با حیایی که تا آن روز سخنورتر از او ندیدم. گویی کلمات از زبان گویای امیرالمؤمنین(ع) جاری بود. او به مردمی که همه می کردند و می گریستند اشاره کرد و فرمود: ساکت شوید! ناگهان نفس ها در سینه ها حبس شد و زنگ شتران از صدا افتاد.» راوی این خطبه از کسانی بود که حضرت علی(ع) را از نزدیک دیده و سخن رانی های آن حضرت را شنیده بود.

در شرایطی که مأموران و مزدوران اموی سعی در کنترل اوضاع و فضای شهر داشتند تا صدایی از گلو برنیاید و کسی اعتراضی نکند حضرت زینب با تصرف ولایی خویش در انسان ها، حیوانات و حتی جمادات، نفس ها را در سینه حبس و زنگ شتران را از حرکت باز داشت(۷) و خطبه اش را با حمد و سپاس الهی و درود بر پیامبر خدا(ص) و خاندان پاکش آغاز کرد. و با بیان عبارت «یا اهل الکوفه، یا اهل الختل و الغدر» تأثیر گذارترین جمله را برای بیداری وجدان های به خواب رفته به کار برد تا خود را بشناسند و صورت خود را بخراشدند که اهل وقاحت و رسوائی اند، دور و تملق گویند و در مقابل دشمن خوار و ذلیلند.

«الا و هل فیک الا الصلث النطف؟ و الصدر اشنف؟ و ملق الاماء؟ و غمز الاعداء». آن حضرت فرمود: «چه بد توشه ای برای آخرت خود فرستادید! توشه ای که همان خشم و سخط خداست و در عذاب جاویدان خواهید بود.» آری، لکه ی ننگی بر دامان خویش نهاده بودند که به گفته ی آن حضرت با هیچ عملی پاک نمی شد و آن قتل سلاله نبوی بود. حسین(ع) کسی نبود که شما او را شناسید زیرا پیامبر(ص) فرمود: «سید شباب اهل الجنه».

حضرت در ادامه با اشاره به خصوصیات منحصر به فرد امام فرمود: «او پناه مؤمنان فریادرس در بلاها، مشعل فروزان استدلال

شما بر حق و حقیقت و یاور شما در قحطی و خشک سالی بود.» سپس از آن مردم برائت جست «الاساء ما تزرؤن و بعداً لکم و سحقاً و... چه بار بدی بر دوش خود گذاشتید پس رحمت خدا از شما دور و دورتر باد، چون که جگری از رسول خدا دریده اید و زنان و دختران با عفت و نجیبی از خاندانش را به کوچه و بازار کشانده اید.» در بعضی اقوال آمده است دشمن از رسایی و بیداری کلام حضرت و نگرانی از شورش مردمی که کم کم از حوادث آگاه می شدند تصمیم گرفت با آوردن سر مبارک امام(ع) کلام خواهرش را قطع نماید. و در آن موقع زینب(س) با چنین اشعار سوزناکی مردم را به حیرت و گریه انداخت «ای هلال ماه نو که تا به سر حد کمال رسید خسوف او را غافل گیر کرد و غروب نمود. ای پاره ی قلبم، هرگز گمان نمی کردم دست تقدیر چنین سرنوشتی را برای من رقم زده باشد.»

گوهر افشانی افشاگر

یزید مجلسی با حضور شخصیت های مهم لشکری و کشوری تشکیل داد و مأموران نظامی را به محافظت گمارد. آن وجود ناپاک و خیانت کار با ورود اسیران آل محمد(ص) نسبت به اسلام و مقدسات به بدترین وجه توهین نمود و باورها و ارزش های دینی را به استهزاء گرفت. او با بازماندگان کاروان کربلا از روی تحقیر سخن گفت و در حالی که متکبرانه شراب می نوشید نسبت به سر مقدس امام حسین(ع) که در مقابلش نهاده بود بی ادبی کرد و با چوب دستی خویش بر لب و دهان مبارک آن عزیز می زد. برخی شامیان نیز که با تبلیغات مسموم امویان چهره ای منفی از خاندان رسول خدا(ص) در ذهن داشتند با حضور در این مجلس و مشاهده ی حرکات و رفتارهای یزید اظهار خوش حالی می کردند. حضرت زینب(س) بار دیگر فرصت را غنیمت شمرد و با آن که جای گاهش بالاتر و بالاتر از آن مجلس آلوده بود و جاننش نیز در معرض خطر قرار می گرفت از جا برخاست و پس از حمد پروردگار و درود بر جد مکرمش خودبزرگ بینی یزید را نکوهش کرد و فرمود: «حال که ما را مغلوب و پیروزی را از آن خود می دانی گمان داری نزد خدا ارج و منزلتی نداریم!» آن حضرت با زیر سؤال بردن اصل و نسب یزید به او یادآور شد که خاندانت در روز فتح مکه تحت سلطه ی سربازان جد ما رسول خدا(ص) بودند، ولی آن حضرت به سبب بزرگواریش آنان را آزاد کرد. به نظر می رسد حضرت از بیان جمله ی یابن الطلقاء دو هدف داشته یکی بیان سوابق و گذشته ی شوم آور خاندان یزید که همیشه علیه اسلام موضع می گرفتند و دیگر آن که به او بفهماند آیا انصاف بود که در جواب آن نیکی ها که جد ما درباره اجداد تو انجام داد این گونه پاسخ گویی؟!

پاک دامنی، حجاب و اعتقاد به ارزش ها از اهداف اساسی بانوی پاکی چون حضرت زینب(س) است. آن حضرت ضمن اعتراض به رفتار مغرضانه ی لشکریان یزید بیان کرد: «تحدیرک حرائرک و اماتک و سوقک بنات رسول الله سبايا، قد هتکت ستورهنّ و ابدیت و جوهنن... [این عادلانه است] که زنان و کنیزان خود را پشت پرده جای دهی و دختران پیامبر اسلام را به اسیری ببری و بگردانی، در حالی که حجاب شان را هتک کردی و چهره های شان را نمایاندی...»

حضرت در ادامه خطبه خویش عمل زشت یزید را مقطعی و زودگذر ندانسته که با یک عذرخواهی بتوان از آن گذشت پس فرمود: «... لعمری لقد نکات القرحة و استاصلت الشافه، با رأفتک دهم سید شباب اهل الحنه و ابن یعسوب الدین و شمس آل عبدالمطلب... به جانم سوگند با ریختن خون سرور جوانان بهشت و فرزند یعسوب الدین- علی (ع)- و خورشید تابان خاندان عبدالمطلب، بیشتر به زخم زدی و رگ و ریشه را قطع کردی.» دختر امیرالمؤمنین(ع) عاقبت کار یزید را یادآور شد و فرمود: «روزی خواهد آمد که آرزو کنی کاش دستت خشک شده بود و این عمل را انجام نمی دادی و مادرت هرگز به تو باردار نمی شد.» سپس آن حضرت با دلی سوخته و خسته از مصیبت های پی در پی و هتک حرمت ها، زبان به نفرین گشود و عرضه داشت: «... اللهم خذ بحقنا و انتقم من ظالمانا و احلل غضبک علی من سفک دماننا و نقض ذمارنا و قتل حماتنا و هتک عنا سد و لنا...؛ خدایا داد ما را بستان و انتقام ما را از ظالمان بگیر و خشم خود را نصیب کسانی ساز که خون ما را ریختند و پیمان ما را نگاه نداشتند و پیشینیان و یاران ما را کشتند و پرده ی حرمت ما را دریدند.» آن حضرت با قاطعیتی علی وار و مقاومتی بی نظیر و شجاعتی فاطمی در مقابل تمام مقامات حاضر در مجلس به مشروعیت نداشتن حکومت یزید تصریح کرد و با لحنی تحقیرآمیز کلامی گهربار و ارزش مند بر زبان جاری کرد «... و ما استضعاری قدرک. و لا استعظامی تقریعیک توهماً... من مقام و منزلت تو را خوار و کوچک و سرکوب و توبیخ تو را بزرگ و لازم می شمارم.» سپس با بزرگ واری و عزت نفس از شرافت و نسب خویش گفت: «... فوالله الذی شرفنا بالوحي و الکتاب و النبوه و الانتخاب، لا تدرک امرنا و لا تبلغ غایتنا و لا تمحو ذکرا و لا یرحض عنک عارها... به خدایی که ما را به وحی و قرآن و پیغمبری و برگزیدگی شرافت بخشید به خواسته ی خود نخواهی رسید و نمی توانی نام و یاد ما را بزدايي و از این عار و ننگ تبرئه نخواهی شد.»

به سوی شهر پیامبر(ص)

از زمانی که حضرت زینب(س) تحت فشار ظالمان جسم مطهر برادر و بستگانش را در دشت نینوا تنها گذاشت تا لحظه ی بازگشت به مدینه، دلش سخت در گرو ملاقات دوباره ی آن عزیزان می تپید. بدین سبب در مسیر بازگشت کاروان از شام به مدینه از راه نما خواستند آنان را از جانب کربلا ببرد تا به زیارت شهیدان، قلب خویش را تسلی بخشند. با تحقیق این امر و رسیدن قافله به مشهد شهیدان، حضرت زینب با کوهی از اندوه و مصیبت و درد فراق، قبر برادر را در آغوش گرفت و با ناله های «وا اخاه» دل های داغ دیده را با خود هم نوا کرد و صدای عزای شان به آسمان بلند شد. او با ندبه هایش به برادر عرض کرد: «زینب همان گونه بود که تو خواستی و خدایش فرمان داده بود.» آری، آن حضرت به مدد الهی و استقامت و ایمانش نگذاشت خون به ناحق ریخته ی سید آل عبا(ع) و فرزند مادرش، بی اثر و مکتوم بماند. افزون بر این، وجدان های غفلت زده را بیدار و دل های منحرف را به سوی حق متمایل ساخت و ماهیت نااثواب خاندان ابوسفیان را برملا نمود و با این رشادت ها و جان فشانی ها نهضت کربلا را کامل کرد.

بنا بر اقوال تاریخی پس از سه روز عزاداری در کربلا حضرت زینب(س) هم راه امام سجاد(ع) و دیگر کاروانیان به سوی مدینه جایی گاه رسول خدا(ص) بازگشت. بانوی رسالت که چندین ماه پیش در کمال عزت و احترام هم راه برادران و مردان هاشمی از این دیار رفته بود در حالی بازگشت که جز برادرزاده اش هیچ محرمی و مردی با او نبود. آن حضرت هم راه تنی چند از زنان بنی هاشم سوی مسجد پیامبر(ص) شتافت و وقتی بدان جا رسید دست به در گرفت و ندا داد یا جداه من خبر ماتم حسین(ع) را برای آورده ام. (۸) تاکنون هر کجا زینب (ص) قصد عزاداری داشت دشمن مانعش می شد. اما این جا موطن امن او و شهر جدش رسول خدا(ص) بود. از این جهت هم راه با زنان بنی هاشم به سوگ نشست و با بیان مصیبت‌های کربلا، کوفه و شام، اهالی مدینه را مطلع نمود. تا جایی که اگر هنوز افرادی دل با بنی امیه داشتند، از اقدامات و روشنگری‌های این بانو تحت تأثیر قرار گرفته، مهرشان به نفرت مبدل گشت. در تاریخ آمده، عبدالله بن جعفر همسر زینب در خانه اش از عزاداران حسینی و فرزندان استقبال می کرد و می گفت: «سپاس خدای را که مرا عزادار حسین قرار داد. اگر چه نبودم تا با دو دست خود او را یاری کنم، دو پسر من وی را با جان خود یاری نموده اند.» (۹)

منابع:

۱. الخصائص الزینبیه، سید نورالدین جزائری، ص ۱۵۶.
 ۲. زینب الکبری من المهد الی اللحد، سید محمد کاظم قزوینی، ص ۲۹.
 ۳. زندگانی فاطمه زهرا، سیدجعفر شهیدی، ص ۲۴۵.
 ۴. زینب الکبری، به نقل از ذخیره المعاد شیخ زین العابدین مازندرانی، ص ۵۸.
 ۵. همان، ص ۱۴۳.
 ۶. اللهوف، ص ۱۴۶.
 ۷. خصائص الزینبیه، ص ۲۰۹.
 ۸. همان، ص ۲۹۸.
 ۹. زینب الکبری...، ص ۳۵۲.
- نویسنده: زهرا نساجی